اسم کتاب هدایة المجد ج ۲ فارسی

مصنف / مؤلف میرزا لطفعلی صدر الافاضل

خطی / چاپی مختلف الخط ۹ سطری

سال چاپ یا تحریر ۱۲۱۶ ق عدد اوراق ۶۳

جزء کتب متفرقه شماره خصوصی

شماره عمومی ۱۰۷۶۱ شماره قبض

واقف مرحوم حاج آقا محمد ایرانی مجرد تاریخ وقف بهمن ۱۳۵۰

طول ۲۰ عرض ۱۲/۵ شماره صفحات

جلد اول آن بشماره ۱۰۷۳۶ تحت عنوان «همه آجیل لشکر» در کتابخانه آستان قدس محفوظ است.

۶۵

هو الله تعالی

جلد ثانی از کتاب

هدایة المجد

شهر جمادی الاولی

سنه ۱۳۱۶

اینکتاب اهدائی مرحوم مغفور آقای حاج آقا محمد ارا[illegible]
مجرد متوفی ۲۳ آذرماه ۱۳۵۰ شمسی فرزند مرحوم حاج
تاج زین العابدین ملک الواعظین میباشد بکتابخانه آستان قدس
رضوی است در حسب وصیت آن مرحوم بمشهد ارسال گردید
الاحقر محمد الحسینی
شماره ۸۸۱

۱

هوالله

ابتدا میکنم بنام کسی

که بود ابتدا بنامش فرض

زینت

فعال شمال باد

فَعَل نخل درخت خرما

فعیل دقیق نازک

فَعَل نَخَل پختن

دقیق طحن آرد

فعلان صبیان — اطفال کودکان

تفعّل تعلّم اموختن یاد گرفتن

رغبت

فعله رغبت — میل — خواهش

لغة — زبان

تکلّف رخت کشیدن

مفعول مجموع — همه — کل — جملة

استعانة — کمک و مدد خواستن

رهنمای — کسیکه راه مینماید ونشان

میدهد فعل ثنا تعریف مدح وستودن هم بهمین معنی است

درای — زنگوله زنگ

س X حرکت خندست

خاتمة

مَقبَر .... گورستان

جَدَث م جَنَن م ذُنُوب ... گور

جَنَن ... ایضاً مرده .. مَیّت م مَیْت .. اُولی

بَرزَخ .... میان دنیا و آخرت

مُحتضَر .... حاضر در حال جان دادن

عاقبة الأمور .... سرانجام کارها

قد وقع الفراغ بتسويد هذه الأوراق في

اليوم السادس والعشرين من ربيع الثاني في سنة ١٣١٢

رباعی

يا من بك حاجتي و روحي بيديك

ای کسی که بتست نیاز و حاجت من و جان من بید دست تست

من غيرك اعرضت واقبلت اليك

از غیر جز تو اعراض نمودم و رو برگردانیدم و اقبال کردم بسوی تو

لا لي عمل صالح استظهر به

نیست مرا عمل و کار نیکوئی تا پشت گرم باشم بسبب آن

قد جئتك راجيا توكلت عليك

بتحقیق آمدم ترا در حال امید توکل دارم و بار میگذارم بر تو

رباعی

رأت قمر السماء فذکّرتنی

دید ماه آسمان پس یاد آورد مرا

لیالی وصلها فی الرقمتین

شبهای رسیدن او — در رقمتین اسم موضع است

کلانا ناظر قمراً ولکن * رأیت بعینها ورأت بعینی

هر دو مان نگاه کرده‌ایم ماه را ولیکن — من دیدم بچشمش و او دید بچشم من

لا تحسبن أن حسن الخط ینفعنی

ولا سماحة کفی حاتم الطائی

لکننی کنت محتاجاً لواحدة

بنحیی که بودم من — خواهش مند از برای یک چیز

لنقل نقطة خا الخط فی الطاء

بجهة اینکه برداشته شود نقطهٔ خا خط را در طاء گذارده شود